

1- حکایتی از شیخ جعفر مجتهدی در رثای امام باقر علیه السلام



آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) می گوید: روزی در باغی به خدمت آقای مجتهدی رسیدم. آن روز حال بکا و گریه ی شدیدی داشتند.

گریه های بی اختیار ایشان را بارها دیده بودم و برایم نازگی نداشت، ولی چیزی که فکر مرا مشغول کرده بود استمرار این حال گریه در آن روز بود.

بعد از مدتی که آقا آرام تر شدند علت را جو یا شدم. فرمود: آقا جان روز عجیبی است امروز در و دیوار گریه می کنند. آسمان و زمین گریه می کنند باید امروز شهادت یکی از ائمه باشد.

اتفاقا یکی از روحانیون به دیدار آقا آمد و از وی پرسیدند که امروز مصادف با چیست؟ روحانی مذکور پاسخ داد به روایتی روز شهادت امام باقر علیه السلام است...

منبع:

در محضر لاهوتیان-زندگی نامه عارف دل سوخته شیخ جعفر مجتهدی

2- پدرم مرا صدا زد که زودتر بیا

حضرت صادق علیه السلام فرمود من در آن موقعی که پدرم از دنیا رفت حضور داشتم. به من سفارش هائی راجع به غسل و کفن و دفن نمود. عرض کردم بابا از روزی که بیمار شده‌ای مثل امروز چهره‌ات نیکو و درخشان نبوده و هیچ اثر از مرگ در شما دیده نمی شود. فرمود: پسر من نشیندی علی بن الحسین از پشت این دیوارها صدا زد محمد! عجله کن بیا.



متن عربی: بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن الوشاء عن أحمد بن عايد عن أبي سلمة عن أبي عبد الله ع أنه قال: كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه أبي محمد بن علي - فأوصاني بأشياء في غسله وفي كفنه وفي دخوله قبره - قال قلت يا أباؤه - والله ما رأيت منذ اشتكيت أحسن هيئة منك اليوم - وما رأيت عليك أثر الموت - قال يا بني أ ما سمعت علي بن الحسين ناداني من وراء الجدر - أن يا محمد تعال عجل.

منابع: نفس المصدر ج 10 باب 9 حدیث 6. بحار الأنوار، المجلسی، ج 46، 213

3- وصیت های امام باقر(ع) به امام صادق(ع)

حضرت صادق(ع) فرمود: پدرم در وصیت خود نوشت او را در سه جامه کفن کنم. ردائی که زرد رنگ بود و در روزهای جمعه با آن نماز می خواند و یک جامه دیگر و پیراهنی. عرض کردم: پدر این یکی را نوشته ای. فرمود می ترسم مردم عیب جوئی کنند و بگویند در چهار یا پنج جامه پدرش را کفن نموده؛ ولی بر سرم عمامه ای ببند زیرا عمامه جزء کفن محسوب نمی شود. کفن آن چیزی است که جسد را بپوشاند. حضرت صادق فرمود: پدرم به من سفارش کرد که از مالم فلان مبلغ را وقف کن تا نوحه سرایان در ایام حج در منی برایم نوحه سرائی کنند.



متن عربی: - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَتَبَ أَبِي فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ أَكْفَنَهُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ أَحَدُهَا رِدَاءٌ لَهُ حَبْرَةٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَثَوْبٌ آخَرٌ وَ قَمِيصٌ فَقُلْتُ لِأَبِي لِمَ تَكْتُبُ هَذَا فَقَالَ أَخَافُ أَنْ يُغْلِبَكَ النَّاسُ وَإِنْ قَالُوا كَفَّنَهُ فِي أَرْبَعَةٍ أَوْ خَمْسَةٍ فَلَا تَفْعَلْ وَ عَمَّمَنِي بِعِمَامَةٍ وَ لَيْسَ نَعْدُ الْعِمَامَةَ مِنَ الْكَفَنِ إِنَّمَا نَعْدُ مَا يَلْفُ بِهِ الْجَسَدَ. (1)

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لِي أَبِي يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا لِثَوَابِ تَنْدُبِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنِي أَيَّامَ مِنِّي. (2)

4- مراسم تشییع و دفن امام باقر(ع)

و امام صادق(ع) برای غسل دادن و کفن نمودن بدن مقدس پدر برخواست در حالی که اشک بر گونه اش روان بود. اشکی که از ماتم از دست دادن پدری بود که آسمان دنیا بر سر کس دیگری چون او در آن عصر از لحاظ علم و فضل و تعمق در دین سایه نیافکنده بود. و بدن مقدس امام باقر(ع) را از حمیمه - نام مکانی خارج از مدینه بود- در میان انبوهی از مردم که تکبیر و تهلیل می گفتند حمل کردند و با سعادت کسی بود که بدن پاک امام را در آن تشییع لمس نمود...

و بدن پاک حضرت را در تشییع به سوی بقیع آوردند و برای ایشان قبری در کنار پدر بزرگوارشان امام سجاد(ع) و عموی پدرشان امام حسن(ع) حفر نمودند. و امام صادق(ع) پدر گرامیشان را در قبر جای دادند و سپس دفن نمودند. و همانا همراه ایشان علم و حلم و نیکی های به مردم نیز به زیر خاک رفت.

متن عربی: و قام الامام الصادق عليه السلام بتجهيز الجنان المقدس فغسله و كفنه، و هو يذرف أحر الدموع على فقد أبيه الذي ما أظلت مثله سماء الدنيا في عصره علما و فضلا و حريجة في الدين.

و نقل الجنان العظيم من الحميمة تحت هالة من التهليل و التكبير قد حفت به الجماهير، و السعيد من الناس الذي يلمس نعش الامام ... و سارت مواكب التشيع، و هي تعدد مناقب الامام أبي جعفر (ع) و الطافه و عائدته على هذه الأمة، و أنتهى بالجنان المقدس إلى بقیع الغرقد، فحفر له قبر بجوار الامام الأعظم أبيه زين العابدين عليه السلام، و بجوار عم أبيه الامام الحسن سيد شباب أهل الجنة (ع) و أنزل الامام الصادق أباه في مقره الأخير فواراه فيه، و قد واری معه العلم و الحلم، و المعروف و البر بالناس.

منبع: حياة الإمام محمد الباقر(ع)، القرشي، ج2، ص:392

5- ملائکه امام باقر (ع) را در بقیع غسل دادند

ابو بصیر گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود: مردی به فاصله چند میل از مدینه زندگی می کرد. در خواب دید که به او گفتند برو نماز بخوان بر بدن حضرت باقر (ع). ملائکه او را در بقیع غسل می دهند. آن مرد به مدینه آمد؛ دید حضرت باقر (ع) از دنیا رفته.



متن عربی:

الكافي عنه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان قال حدثني أبو بصير قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن رجلاً كان على أميال من المدينة فرأى في منامه - فقيل له انطلق فصل على أبي جعفر - فإن الملائكة تغسله في البقيع - فجاء الرجل فوجد أبا جعفر ع قد توفى.

الكافي ج 8 ص 183.

بحار الأنوار، المجلسي، ج 46، 219.

6- توطئه زید بن حسن و هشام و مسموم کردن امام باقر(ع)

ابا بصیر گفت: حضرت صادق(ع) فرمود: زید بن حسن با پدرم در مورد میراث پیامبر(ص) اختلاف داشت. می گفت من از فرزندان امام حسنم و از شما به میراث پیامبر سزاوارترم. زیرا من از نژاد فرزندان بزرگترم باید میراث پیامبر را با من تقسیم کنی و سهم مرا بدهی. پدرم سخن او را نپذیرفت.

زید شکایت به قاضی برد. برای نتیجه و جواب از طرف حضرت باقر زید بن علی بن الحسین برادر حضرت باقر پیش قاضی رفت. در این رفت و آمدهای پیش قاضی یک روز زید بن حسن بزید بن علی گفت: ساکت باش پسر کنیز هندی.

زید بن علی گفت بیزارم از اختلافی که نام مادرها را ببرند. به خدا قسم دیگر تا زنده باشم با تو سخن نخواهم گفت برگشت خدمت پدرم. گفت برادر من قسمی خورده‌ام. به اعتماد شما می دانم مرا مجبور نخواهی کرد و نا امیدم نمی کنی. قسم خورده‌ام که با زید بن حسن صحبت نکنم. دیگر با او در مورد اختلاف حرفی نزنم جریان را توضیح داد که برای چه قسم خورده. پدرم او را معذور داشت.



زید بن حسن غمگین شد. گفت طرف من بعد از این محمد بن علی خواهد شد من با او به درستی سخن خواهم گفت و آزارش می کنم او مرا محروم خواهد کرد. زید بن حسن به مخاصمه با پدرم برخاست. گفت: برویم پیش قاضی همین که به طرف قاضی روانه شدند پدرم

فرمود: زید تو همراه خود یک چاقو داری که پنهان کرده‌ای؛ اگر آن چاقو گواهی کند که حق با من است از شکایت دست بر می داری؟
قسم خورد که دست بر میدارم. پدرم فرمود چاقو! بگو به اذن خدا که حق با کیست؟ چاقو از دست زید بیرون افتاد روی زمین. گفت: زید
تو ستمگری محمد باقر (ع) شایسته این مقام است. اگر او را رها نکنی ترا می کشم. زید بی هوش بر زمین افتاد. پدرم دست او را گرفته
بلند کرد.

باز فرمود: زید اگر همین سنگی که روی آن ایستاده‌ایم گواهی دهد قبول می کنی؟ گفت بلی. سنگ از زیر پای زید چنان تکان خورد مثل
این که می خواست شکافته شود ولی طرف امام تکان نخورد. گفت: زید تو ستم روا می داری، دست از او بردار اگر دست از او برداری تو
را می کشم. باز زید بی هوش شد.

پدرم دست او را گرفته بلند کرد. بعد فرمود زید اگر این درخت سخن بگوید و بیاید پیش من دست بر می داری گفت بلی. پدرم درخت را
صدا زد به طوری نزدیک شد که سایه بر سر آن ها افکند. گفت تو به محمد ستم روا می داری او شایسته این کار است. اگر دست بر نداری
ترا میکشم. زید بی هوش شد. پدرم دستش را گرفته بلند کرد. درخت به جای خود برگشت.

زید قسم خورد که با پدرم کاری نداشته باشد و شکایت نکند.

از همان جا پیش عبدالملک مروان رفته گفت: من پیش مردی ساحر و کذاب آمده‌ام که نباید او را رها کنی. آن چه دیده بود برایش نقل
کرد. عبدالملک برای فرماندار مدینه نوشت که محمد بن علی را دست بسته پیش من بفرست. یزید گفت اگر به تو اجازه‌ی کشتن او را
بدهم خواهی کشت. قبول کرد.

وقتی نامه به فرماندار مدینه رسید در جواب نوشت: این نامه را از جهت مخالفت با دستور تو نمی نویسم ولی مایلیم در مورد این دستور
یک خیر خواهی برای شما بکنم چون ترا دوست دارم. می ترسم از این راه گزندی به تو برسد. چون مردی را که تو خواسته‌ای، در دنیا از

او عقیف‌تر و زاهدتر و برهیز‌کارتر نیست. وقتی در محراب عبادت قرآن می‌خواند پرنده‌ها و درنده‌ها جمع می‌شوند از صدای خوش او. هم چون مزامیر داود می‌خواند. او داناترین مردم است و مهربان‌ترین مردم و کوشاترین آن‌ها در عبادت. من شایسته نمی‌دانم امیرالمؤمنین درباره او اقدامی کند زیرا خداوند نعمت هیچ طایفه را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنها راه و روش خود را تغییر دهند. نامه فرماندار که رسید از راهنمایی او خوشحال شد و فهمید که واقعاً خیر خواهی نمود، زید بن حسن را خواست و نامه را برایش خواند. زید گفت: به والی پول داده و او را وادار باین کار نموده.

عبدالملک گفت راه دیگری سراغ نداری؟ زید گفت آری اسلحه پیامبر نزد اوست شمشیر و زره و انگشتر و عصا و میراثش. بنویس آن‌ها را بفرستد اگر نفرستاد راه برای کشتن او باز می‌شود.

عبدالملک به فرماندار خود نوشت که یک میلیون درهم به محمد بن علی (ع) بده و بگو تمام آثاری که از پیامبر مانده در اختیار بگذارد. فرماندار پیشی پدرم آمد و نامه عبد الملک را خواند. پدرم فرمود چند روز به من مهلت بده.

پدرم سلاح و ابزاری تهیه نمود به فرماندار تحویل داد او نیز برای عبد الملک فرستاد. عبد الملک بسیار خوشحال شد. از پی زید فرستاد. وقتی زید آن ائاث را دید گفت: به خدا سوگند از آثار پیغمبر (ص) یک ذره نفرستاده. عبد الملک نامه‌ای برای پدرم نوشت که تو پول ما را گرفتی ولی آن چه خواستیم نفرستادی؟

پدرم نوشت آن چه صلاح می‌دانستم برای تو فرستادم. می‌خواهی قبول کن مایل نیستی قبول نکن. عبدالملک حرف او را تصدیق نمود مردم شام را جمع کرد و گفت این آثار از پیامبر باقی مانده که برای من فرستاده‌اند. سپس زید را گرفت و او را دربند نموده به مدینه فرستاد. به او گفت تصمیم دارم که شرکت در خون هیچ کدام از اولاد پیامبر نکنم و گر نه ترا می‌کشتم. نامه‌ای نیز برای پدرم نوشت که پسر عمویت را فرستادم با او به خوبی رفتار کن.

وقتی زید آمد به او فرمود وای بر تو زید چه کارهای بزرگی می کنی چه از دست تو که بر نمی آید؟ من می دانم این زین از کدام درخت جدا شده ولی مقدر چنین است وای بر کسی که شر از او بر خیزد.

مرکبی را زین کردند پدرم سوار شد وقتی پائین آمد پاهایش ورم کرده بود دستور داد کفن برایش تهیه کنند. یک قسمت از کفنش لباس سفیدی بود که با آن احرام بسته بود. فرمود: این پارچه سفید را هم جزء کفن من قرار دهید. سه روز بیشتر زنده نبود از دنیا رفت. آن زین در نزد آل محمد است و آویزان کرده ایم.

زید بن حسن نیز چند روز بیشتر زنده نبود. مبتلا به دردی شد که پیوسته ناتوان می گردید و دیوانه شد. به طوری که نماز را ترک کرد و از دنیا رفت.

توضیح مرحوم مجلسی:

مثل این که یک قسمت از آخر خبر حذف شده باشد و چنین معلوم می شود که در بند نمودن زید و فرستادن او را به آن وضع یک تبانی بوده بین عبد الملک و زید تا آن آقا را سوار بر زین مسموم نمایند. به همین جهت فرمود من میدانم این زین از چه درختی درست شده چطوری میدانم که آلوده بسم است ولی مقدر است که شهادت من بر این وضع باشد. به همین جهت فرمود زین در نزد ما آویزان است تا کسی به آن دست نزند و یا در رجعت از آن کافر انتقام بگیرند.

ضمناً در این خبر اشکال دیگری است که مخالف تاریخی است که قبلاً در مورد شهادت امام نوشتیم و بعد نیز خواهد آمد ممکن است به جای عبد الملک هشام بن عبد الملک بوده و نسخه برداران اشتباه نوشته اند.

بخشی از متن عربی:

...فَوَيْلٌ لِّمَنِ أَجْرَى اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ الشَّرَّ - فَأَسْرَجَ لَهُ فَرَكِبَ أَبِي وَ نَزَلَ مُنَوَّرًا فَأَمَرَ بِأَكْفَانٍ لَهُ - وَ كَانَ فِيهِ ثِيَابٌ أُنْيَضُ أَحْرَمٌ فِيهِ وَ قَالَ اجْعَلُوهُ
فِي أَكْفَانِي - وَ عَاشَ ثَلَاثًا ثُمَّ مَضَى عَ لِسَبِيلِهِ - وَ ذَلِكَ السَّرْجُ عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ مُعَلَّقٌ - ثُمَّ إِنَّ زَيْنَ بْنَ الْحَسَنِ بَقِيَ بَعْدَهُ أَيَّامًا فَعَرَضَ لَهُ دَاءٌ - فَلَمْ
يَزَلْ يُتَخَبَّطُ وَ يَهْوَى وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ حَتَّى مَاتَ.

منابع:

الخرائج و الجرائح ص 230.

بحار الأنوار، المجلسي، ج46، 331.

WWW.DELSUKHTEHGAN.IR

پایگاه اطلاع رسانی خیمه دل سوختگان